

بصیر احمد دولت‌آبادی و مقاومت در برابر «تاریخ تبانی»



محمد هدایت

دولت‌آبادی و بار گران تاریخ

خطاب می‌شد و دیگران کمتر پسوند «دولت‌آبادی» را به کار می‌بردند) با این کاغذپاره‌ها چه می‌کند؟ من در محافل و بیرون از خانه او را زیاد دیده بودم ولی در خانه‌اش که در واقع محل کارش نیز بود هنوز ندیده بودم. وقتی با انبوهی از یادداشت، کاغذپاره‌ها، بریده‌هایی از اخبار روزنامه‌های ایران در باره افغانستان، نشریات احزاب سیاسی افغانستان و احتمالاً چند کتاب تاریخی رنگ و رو رفته مواجه شدم، او را متفاوت از دیگران یافتم. چون در آن روزگار رسم بر این بود که باید اهل کتاب، قفسه‌هایی پر از کتاب‌هایی با عناوین مطمئن عربی و تفسیر دوره‌ای داشته باشند یا عناوینی که تازه مد روز شده بود و نام‌هایی چون

در یک روز گرم تابستانی یکی از بزرگان به خاطر کاری مرا نزد بصیر احمد دولت‌آبادی فرستاد. خانه او در فقیرترین محله قم در انتهای زندآباد قرار داشت. وقتی زنگ دروازه را به صدا درآوردم، خیلی طول نکشید که خودش با همان قیافه همیشگی و با همان لباس افغانی که همواره بر تنش بود، دم در آمد و با خوشرویی مرا به اندرون فراخواند و همراهش به اتاقی رفتیم که گویا محل کارش هم بود. اتاقی رو به آفتاب سوزان و بدون کولر و دیگر وسایل سرمایشی. او رفت تا چای بیاورد و من در میان انبوهی از کتاب و مجله به این فکر افتاده بودم که بصیر احمد (نامی که در آن روزها بیشتر با آن

فوکو، دریدا، آلن بدیو و امثال آن را پدک می‌کشیدند.

حالا که بعد از این همه سال و بعد از رفتن بصیر احمد دولت‌آبادی به آن پرسش فکر می‌کنم و آثار او را مرور می‌کنم، به این پرسش می‌رسم که او در زیر «بار گران تاریخ» که به گفته خودش یکسره «تاریخ تباری» است، چه زجری می‌کشیده است؟ زجرآورتر احتمالاً برای او این مسأله بوده است که در آن زمان کسی از میان برخاسته و برای پالایش تاریخ سراسر جعل و تحریف اقدام هم نمی‌کرد. او این گلایه را در مقدمه کتاب «هزاره‌ها از قتل عام تا احیای هویت» به درستی شرح می‌دهد.

احساس من اکنون این است که جسم بصیر احمد دولت‌آبادی را سرانجام بار گران تاریخ به زانو درآورد. اما روح بزرگ و سرکش او روایت مقاومت در برابر این بار گران را احیا کرد و او به درستی بنیانگذار تاریخ مقاومت است. از این رو آثار و تاریخ‌نگاری دولت‌آبادی نوعی مقاومت در برابر بار گران تاریخ است.

برخی ویژگی‌های عمده که بنیاد تاریخ و تاریخ‌نویسی را می‌سازند در آثار بصیر احمد وجود دارد که اساساً نگاه به تاریخ و شیوه تاریخ‌نویسی را دگرگون می‌سازد. این گفتار مختصر در باره ویژگی‌های تاریخ‌نویسی بصیر احمد دولت‌آبادی معطوف به این زاویه است که او چگونه توانست در برابر روایت رسمی و مسلط بر گفتمان تاریخ‌نویسی افغانی بایستد و تاریخی را بنیان نهد که محور اصلی آن مقاومت برای عدالت و انسانیت است.

متن و زبان روایت

زبانی که دولت‌آبادی برای نگارش تاریخ استفاده کرده است، زبان متعلق به عموم جامعه و بسیار ساده و روان است. دولت‌آبادی خودش در باره این موضوع در مقدمه کتاب «هزاره‌ها از قتل عام تا احیای هویت» نسبتاً مفصل توضیح داده است. او می‌گوید برخی بر من خرده گرفته‌اند که زبان دولت‌آبادی زبان علمی نیست و خودش چند دلیل در مورد این برداشت از زبان روایتش یادآور می‌شود.

نخستین دلیل گزینش زبان عامه برای نگارش تاریخ از نگاه دولت‌آبادی این است که مردم باید با تاریخ غمبار گذشته آشنا شوند، نه خواص. او می‌گوید تاریخ ما یا با زبان کسانی چون کاتب نوشته شده است که اکنون برای عموم مردم درک آن‌ها دشوار است و یا با زبان علمی که آن هم به نحوی از ذهنیت عموم مردم دور است.

بخش اول: نگاهی به ویژگی‌های فرهنگی و شخصیتی دولت‌آبادی

بنابراین تاریخ باید به زبان مردم و ساده نگارش یابد تا همگان از گذشته‌های مصیبت‌بار خویش آگاهی یابند.

دومین دلیل را نیز میزان فهم و سواد خود را می‌داند که به اندازه توان و فهم خود می‌نویسد و نه چیزی بیشتر از آن. او می‌گوید از زمانی که در حبل‌الله می‌نوشت نیز بر همین باور بوده است که تا چیزی را خودش خوب نفهمیده و درک نکرده است بر قلم نراند. کمتر کسی از نویسندگان پیدا می‌شود که میزان فهم و سواد خود را پایین بشمارد ولی دولت‌آبادی صمیمانه و متواضعانه اعتراف می‌کند که شاید کمتر به مسایل تئوریک تاریخ‌نویسی احاطه داشته باشد. اما هدف اصلی او بدون شک روایت متفاوت از تاریخ کشور و گسترش این روایتی است که برای همگان باشد. از این رو همان‌گونه که موضوع تاریخ‌نویسی بصیر احمد دولت‌آبادی عامه مردم است، زبانش نیز زبان مردم عام و قابل فهم برای همگان است.

زمینه‌های روایت

اگر بخواهیم دقیق‌تر زمینه روایت دولت‌آبادی را تعریف کنیم شاید «برخاستن از خاک و خاکستر» تا حدی بتواند موقعیت او را تعریف کند. بصیر احمد در زمانه‌ای اقدام به نگارش تاریخ می‌کند که تقریباً چیزی از گذشته هزاره‌ها به یادگار نمانده است و اگر مانده است در دسترس نیست. تاریخ هزاره‌ها هم‌چنان مغلوب شکست تاریخی است که توسط عبدالرحمان خان رقم زده شده است و کسی جرأت برخاستن در برابر این شکست را ندارد. اما با تحولی که در افغانستان پیش می‌آید و همه چیز ویران می‌شود، در این میان هزاره‌ها هم تکانی می‌خورند و هم‌زمان با دیگران به پا می‌ایستند. عصر انقلاب، جنگ و شورش است و زمینه و زمانه نفس کشیدن مطلقاً انارشیک است. از میان این انارشیکسم و بر خرابه‌های به‌جا مانده از تاریخ ستم، کسانی بر می‌خیزند که پس از صدها سال برای نخستین بار ادعای برابری با دیگران می‌کنند. از این رو زمینه و زمانه دولت‌آبادی به موازات جنگ و جدال واقعی، جنگ روایت‌ها و ایستادن نیز هست. زمینه و زمانه‌ای که دولت‌آبادی در آن زندگی می‌کند، جدال‌های متفاوت و با سطوح متفاوت در جریان است. از یکسو با فروپاشی شوروی جهان در حال شکل‌گیری نظم جدید است و افغانستان مثل همیشه اولین قربانی است و متأثر از شرایط جدید. از سوی دیگر بازی‌ها و معادلات در سطح ملی نیز دچار تزلزل و نابسامانی است و

در سطح خردتر در درون جامعه هزاره نیز جدال سختی میان گروه‌ها و تنظیم‌های سیاسی و نظامی برای تصاحب تصدی‌گری جریان دارد. دولت‌آبادی در میان این هیاهو و انارشسیسم، روایتی را بنیادگذاری می‌کند که به مرور تبدیل به گفتمان مسلط حداقل در جامعه متعلق به خودش می‌شود. روایتی که تلاش می‌کند هم گذشته و هم حال و هم آینده را با نگاه انسانی و با معیار عدالت ببیند. از همین رو تاریخ به روایت دولت‌آبادی ماندگار است و اهمیت خود را بیش از این باز خواهد یافت.

ایدئولوژی روایت

ایدئولوژی حاکم بر تاریخ‌نویسی افغانی همواره مبتنی بر گفتمان تسلط و غلبه قومی بوده است. حداقل سه قرن است که افغانستان تحت تاثیر این نگاه قوم‌گرایانه و شوونیستی قرار دارد. ناسیونالیسم قومی به روایت افغانی بنیاد ایدئولوژی افغانی و در نهایت بنیاد تاریخ‌نویسی را نیز شکل می‌دهد. زیرا این گفتمان بر همه سطوح از حاکمیت گرفته تا طبقه روشنفکر، عالمان دین، هنرمندان و در نهایت مؤرخان مسلط بوده است. این چیرگی و تسلط چنان قوی است که هنوز برای خیلی‌ها خط سرخ است و عبور از آن نه تنها گناه نابخشودنی است بلکه محال است. به باور خیلی از تحلیل‌گران آن دیوار ضخیمی که تا کنون مانع اصلی تولد یک ناسیونالیسم ملی و مدرن در افغانستان شده است، همین نگاه قوم‌محور و ناسیونالیسم تبارگرایانه بوده است. البته این تنها یکی از ایدئولوژی‌های مسلط با محوریت تبارگرایی است. مهم این است که همه در دایره قوم و تبار می‌چرخند. دولت‌آبادی یکی از کسانی است که بدون شعار و هیاهو در برابر این چیرگی بنای جدیدی را می‌سازد.

بصیراحمد از مجله جبل‌الله شروع کرده است و همه می‌دانیم که در آن زمانه ایدئولوژی مذهبی و دینی بر همه نگاه‌ها چیره است. این چیرگی به وضوح در همه نوشته‌ها و مقالات این نشریه تاثیرگذار مثل همه نشریه‌های دیگر آن زمان دیده می‌شود. اما هرچه زمان می‌گذرد او به تدریج از زیر این چیرگی خارج می‌شود و مسیر خود را می‌یابد و می‌رود. بصیراحمد می‌توانست مثل خیلی دیگر از اهل مطبوعات آن دوره به همان سبک و سیاق ادامه دهد و از آن طریق صاحب جایگاه و مقام و خیلی چیزهای دیگر شود. ولی او مسیری را بر می‌گزیند که در عمق جان احساس کرده است و تا آخر عمر بر

این راه پایدار می‌ماند. از این رو ایدئولوژی روایت بصیراحمد بر مدار هیچ یک از گفتمان‌های قومی، مذهبی، زبانی و نژادی نمی‌چرخد بلکه اساس ایدئولوژی تاریخ‌نویسی او را «عدالت» می‌سازد او گمان می‌کند که عدالت در نهایت بر همه گفتمان‌ها غلبه خواهد کرد.

قهرمانان روایت دولت‌آبادی

پیش از بصیراحمد قهرمانان داستان‌های تاریخی، شاهان، امرا، سلاطین و کسانی هستند که توسط دستگاه‌های رسمی معرفی شده‌اند و نام‌های شان در کتاب‌های درسی آمده‌اند. همه به نحوی در روایت‌های رسمی قهرمانان خویش را می‌یابند و به نحوی با آن‌ها ارتباط برقرار می‌سازند. زیرا هویت خویش را در قامت آنان زنده می‌بینند و بدان تعلق خاطر پیدا می‌کنند. اما هزاره‌ها هیچ چهره و نامی از خود در این میان نمی‌بینند. دولت‌آبادی نخستین کسی است که تلاش می‌کند روایتی دیگر با قهرمانان متفاوت از تاریخ ارائه کند.

بصیراحمد برای نخستین‌بار روایت معیار از چند چهره تاریخی هزاره ارائه می‌کند که مثل همه چهره‌ها و رخداد‌های مربوط به این مردم در پستی غبار تاریخ گم شده و یا مبهم بوده‌اند. او در فصل آخر کتاب «هزاره‌ها از قتل عام تا احیای هویت» تحت عنوان «احیایگران هویت سیاسی- اجتماعی هزاره» از فیض محمد کاتب هزاره، عبدالخاق هزاره، ابراهیم خان گاوسوار، شهید علامه بلخی و در نهایت از شهید مزاری به عنوان احیایگران هویت هزاره‌ها نام می‌برد و در باره هرکدام به طور مفصل گزارش تاریخی ارائه می‌کند.

نام هرکدام از شخصیت‌های ذکرشده در تاریخ آمده است ولی در باره آنان روایت‌های متفاوت و گاه متناقض و در بسیاری از موارد مبهم وجود دارد. به عنوان مثال در باره عبدالخالق یا گاوسوار و حتی در مورد شهید مزاری روایت‌های رقیب با هدف تخریب آنان زیاد وجود دارد. اما دولت‌آبادی تلاش کرده تا روایتی از آنان ارائه کند که هم مقرون به صحت و واقعیت باشد و هم در یک زمینه کلان تاریخی آنان را جا دهد.

او به درستی متوجه این نکته شده است که در میان این همه نام تاریخی و نام‌آورانی که در تاریخ کشور آمده‌اند، برای هزاره چیزی نمانده است که به قول نیمایوشیچ در این شب تیره قباي زنده خویش را بدان بیاویزد. از همین رو چهره‌هایی را برگزیده است که در تاریخ معاصر برای احیای هویت لگدمال شده این مردم تقلا کرده‌اند.

کرده است در همین راستا بوده است. از همین رو او بنیانگذار مقاومت در برابر تاریخ تباری به شمار می‌رود.

اصطلاح «تاریخ تباری» را دولت‌آبادی در مقدمه کتاب «هزاره‌ها از قتل عام تا احیای هویت» به کار برده است. این ترکیب اشاره ظریف و در عین حال جدی‌ترین نقد روایت رسمی از تاریخ کشور است. او در همان کتاب تلاش برای سفیدنمایی چهره کسی چون عبدالرحمان خان توسط داکتر حسن کاکر را به نقد می‌کشد و نشان می‌دهد که تاریخ تباری به چه معنی است؟ این اصطلاح با هدف توهین به بخشی از مردم افغانستان و یا هویت آنان نیست. بلکه نقدی است به روایتی رسمی که هنوز در ذهن و ضمیر بسیاری از اهل دانش و سواد افغانستان زنده است.

شاید اکنون وقتی متنی رسا و سرشار از حس نوستالوژیک محمد اعظم سیستانی اکادمسین کشور در مدح عبدالرحمان خان را ببینیم بیشتر بفهمیم که مراد از «تاریخ تباری» چیست؟ دولت‌آبادی قصد اهانت به کسی را ندارد و دچار توهم توطئه هم نیست. اما او به خوبی از جریان تاریخ و تاریخ‌سازی در کشور آگاه است و به همین خاطر اصطلاحی را به کار می‌برد که اگر هیچ شرحی بر آن ننویسیم باز هم می‌تواند حقیقت تاریخ‌نویسی و تاریخ‌سازی در سرزمینی به نام افغانستان را روشن کند. به همین خاطر دولت‌آبادی تا آخر عمر علی‌رغم مشکلاتی که در زندگی شخصی داشت و علی‌رغم درد جانکاهی را از یک بیماری لاعلاج نصیبش شده بود، در برابر تاریخ تباری قلم زد و مقاومت کرد.

درست به همین خاطر از کاتب شروع می‌کند تا به شهید مزاری می‌رسد.

جالب این است که او وقتی از کاتب آغاز می‌کند به این نکته اشاره می‌کند که از همان جایی که قتل عام و نابودی هزاره شروع شد، دقیقا از همان جا تلاش برای احیای هویت نیز شروع می‌شود و نقطه عزیمت این آغازگاه کاتب است. دولت‌آبادی می‌توانست مثل خیلی از مؤرخان دیگر به سراغ چهره‌ها و گذشته‌های بسیار دور برود و به کسانی بپردازد که انتساب به آنان دچار هزاران تردید و ابهام است و در نهایت ممکن است پروسه هویت‌سازی و هویت‌خواهی هزاره‌ها دچار خدشه و گسست شود. اما او از کسانی شروع می‌کند و آنان را قهرمانان روایت خویش می‌سازد که هنوز در پیش چشمان همه راه می‌روند و تردیدی در نام و آرمان شان نیست. او از این قهرمانان روایت معیاری و درست و قابل اتکا ارائه می‌کند.

سخن پایانی؛ مقاومت در برابر تاریخ تباری

اگر شهید مزاری را بنیانگذار مقاومت عملی در راستای احیای تاریخ هزاره‌ها و در برابر ستم و تبعیض تاریخی بدانیم، به درستی که دولت‌آبادی بنیانگذار مقاومت در عرصه روایت تاریخ است. شاید این سخن در باره دولت‌آبادی کمی اغراق به نظر آید. زیرا ده‌ها شخص و متن دیگر در این راستا تولید شده است و دست ما به کلی و از همه جا کوتاه نیست. اما دولت‌آبادی تنها کسی است که محور اصلی تاریخ‌نویسی خود را «عدالت‌خواهی» قرار داده است و هرچه تولید